

امواج مبارزه مردم ستم دیده ایران علیه دیکتاتوری رژیم اسلامی، بی وقفه بر پیکره در حال نابودی رژیم می‌کوبد. ... باشد که این تحلیل در خدمت این مبارزه برای آزادی و دموکراسی قرار گیرد و بر توان مردم برای آزادی و رهائی از دست رژیم اسلامی بیفزاید.

"سبزپوشان به چه می‌اندیشند"

(تحلیلی جامعه‌شناختی از اعتراضات اخیر ایرانیان و دست آوردهای آن)

۲

بخش اول- هویت سیاسی- اجتماعی "سبزپوشان" ص ۸-۱

بخش دوم- "رطب خورده منع رطب کی کند" ص ۱۵-۹

بخش سوم- برندگان و بازندگان بازی های انتخاباتی رژیم ص ۱۶-۱۹

بخش چهارم- چه باید کرد ص ۲۰-۲۲

دکتر رضا آیرملو

پروفسور جامعه‌شناسی در دانشگاه های سوئد

دقت!

این تحلیل می‌تواند در مغایرت با باورهای "رایج روز" قرار گیرد و باعث رنجش خاطر شود،

با این وجود، در جایی که سیل ویرانگری در راه است، چاره‌ای جز آن نیست که موضوع سدهائی که به اشتباه در حال شکستند، صادقانه و بدون تعارف به بحث کشیده شود.

از این رو، انتظار دارد همه خوانندگان، چه موافق یا مخالف، این نوشته را به نام "آزادی بیان" به هر طریق ممکن، به دیگران برسانند و در سایت های خود و دیگران منتشر کنند.

بخش دوم- "رطب خورده منع رطب کی کند"!

اپوزیسیون مدرن و لائیک ایران

"مخالفان رژیم و خواستاران دموکراسی و آزادی" در ایران، از ۱- روشنفکران منفرد، ۲- فعالان سیاسی، فرهنگی و هنری سازمان یافته و ۳- مردم عادی برآمده از لایه های مدرن شهری ایران تشکیل می شوند. خاستگاه طبقاتی اکثریت اینان، لایه های مختلف طبقه متوسط شهرنشین ایران است. طبقه متوسط مدرن ایران، محصول مدرنیسم دوره های پیشین، به خصوص دوره پهلوی است. این مدرنیسم با سنت های فرهنگی ایرانی (سنت های ایرانی، شیعه گری و اشرافیت ایلناتی/ر.ک. پیشین) آمیخته شده و از مرزهای سنتی تا معیارهای ارزشی مدرن وارداتی، طیف وسیعی را تشکیل می دهد. در نتیجه، مردم مدرن برخاسته از لایه های مختلف طبقه متوسط شهری نیز، به نسبت سهم خود از سنت های داخلی، یا عناصر مدرن وارداتی، کمتر و بیشتر مدرن، یا سنتی اند.

از اینان، جمعی در سازمان های سیاسی سازمان یافته و جمع بزرگتری سازمان نیافته اند. جمعی بالفعل در زمینه ای که سیاست نیز بخشی از آن است فعال اند، و جمع بزرگی، توده ناراضی ولی غیر فعال را شکل می دهند. این توده ناراضی، بالفعل فعال نیستند ولی، بالقوه آماده ایفای نقش های موقت فرهنگی و سیاسی اند. اینان در برهه های تاریخی، به سبب افزایش هیجان عمومی، از دور و نزدیک وارد حوزه فعالیت های سیاسی- اجتماعی می شوند و به سبب دارا بودن اکثریت تعیین کننده، در تعیین جهت روند اتفاقات تأثیر می گذارند.

این اقشار و لایه های اجتماعی مختلف، با وجود خاستگاه ها، قشربندی ها و اشتغالات مختلف، ۱- مخالف رژیم اسلامی اند و ۲- با انگیزه های مختلف، خواهان رهایی از دست رژیم اسلامی اند. اینان از همین رو، در مجموع، "اپوزیسیون مدرن و لائیک ایران" را تشکیل می دهند.

فرض بر این است که لایه های مدرن درون مرزی، به طور مستقیم، از سرکوبی، سانسور و شیوه های شستشوی مغزی رژیم، رنج می برند. در حالی که ایرانیان پرونمرزی برآمده از این لایه های مدرن شهری، فارغ از سانسور ها و محدودیت های اجتماعی و فرهنگی داخل کشورند و به طور عینی، دموکراسی و آزادی ها و حقوق سیاسی- اجتماعی در اروپا و آمریکا را تجربه می کنند. هم از این رو، پرون مرزی ها می توانند فقدان اطلاعات، دانش و آگاهی های ممنوعه درون مرزی ها را جبران کنند و درون مرزی ها می توانند با استفاده از این دانش ها، از دیواره های سانسور رژیم عبور کرده و انرژی بزرگ توده های محروم را برای رهایی و آزادی از دست رژیم اسلامی به حرکت در آورند.

پیش شرط انتخابات

تا روز راه پیمائی، این فرض حاکم بود که این دو نیمه از "اپوزیسیون عمدتاً سازمان نیافته مدرن و لائیک" ایران، دیگر به اندازه ای تجربه دارند، که به دنبال اسلامیان و ملایان، آن هم برخاسته از درون رژیم اسلامی نیافتند. در عمل نیز، تا آن روز، بخش مهمی از این "اپوزیسیون لائیک و مدرن پرون مرزی"، در حد و حدودی، شرکت در انتخابات دروغین رژیم را محکوم می کردند و در بسیاری موارد نیز، رأی دهندگان رژیم را "سازشکار"، "امت گول خورده رژیم" و مردمی بیسواد و ناآگاه معرفی کرده و حتی شرکت لایه های مدرن شهری ایران در رأی گیری رژیم را ندیده گرفته، یا به نحوی انکار می کردند. نظر غالب این نیمه پرون مرزی آن بود که شرکت در بازی سر تا پا تقلبی انتخابات به اصطلاح "رئیس جمهور"، در جایی که جمهوری وجود خارجی ندارد و رأی مردم به حساب نمی آید، یک دهن کجی تلخ به مردم ایران است. لازمه ابتدائی انتخابات و رأی دادن، ۱- احترام به حقوق بشر، ۲- تأمین آزادی ها و حقوق سیاسی، از آن میان، آزادی اندیشه و بیان، آزادی تشکل سیاسی و ۳- تأمین امنیت قضائی است. این ها هیچکدام در ایران رژیم اسلامی وجود خارجی ندارند و حتی

به شدت و به طور سیستماتیک سرکوب می شوند. از این رو، نظر غالب بسیاری از شخصیت ها و سازمان های مخالف مقیم خارج از کشور این بود که:

- شرکت نکردن در بازی دروغین انتخاب به اصطلاح رئیس جمهور رژیم، شرطی است که "مردم" ایران را از "امت و مقلدان آیت الله ها، هواداران حزب اللهی و توده های گول خورده رژیم" جدا می کند.

واکنش سراسیمه اپوزیسیون مدرن و لائیک

اما، راهپیمایی جمعیت عظیم مردم، به خصوص از لایه های مدرن طبقه متوسط شهری در صف سبزپوشان و به حمایت از سید حسین موسوی و شرکاء، به یکباره، نظر بسیاری از این مخالفان را تغییر داد. صرف تظاهرات اعتراضی خیابانی، "زنگ های فرهنگی" را برای بخش بزرگی از نیروهای اپوزیسیون مدرن و لائیک در داخل و خارج کشور به صدا درآورد و خیلی ها را به آسانی به درون باطلاق هواداری جناح دوم رژیم، به رهبری هاشمی رفسنجانی- موسوی، کشانید. اپوزیسیون مدرن طرفدار حکومت لائیک دو شقه شد. جمعی از دنباله روی سبزپوشان و همراهی با جناح به اصطلاح "اصلاح طلب" (اصلاح چی؟) رژیم خودداری کردند و با استفاده از این فرصت تاریخی، با شعارها و آرم و پرچم خود علیه "کلیت رژیم" به اعتراض دست زدند. جمعی به طور سراسیمه به جمع سبزپوشان وارد شدند، ولی دیر یا زود به خود آمده، به جبران شبهه و اشتباه خود برخاستند. ولی جمع به مراتب بزرگتری، بی هیچ شرط و شروطی، به هواداری از سبزپوشان ادامه دادند. حمایت فرستنده های تبلیغات خارجی از اینان، صدای آن نیمه مستقل و وفادار به خواست رهائی از دست تمامیت رژیم اسلامی را تحت شعاع خود قرار داد و مانع شنیده شدن دلایل و پیام بیدارباش شان شدند.

بسیاری از این اکثریت سراسیمه که به هواداری جناح معترض رژیم برخاسته بودند، حرف های پیشین خود در مخالفت با شرکت در رأی گیری رژیم را به تمامی پس گرفتند و رأی گیری سرتاسر تقلبی رژیم را، "انتخابات!" نام نهادند. بسیاری، "سبزپوشان" هوادار این جناح رژیم سرکوبگر را، بی توجه به خاستگاه سیاسی، نظامی و فرهنگی شان، به نام نامی "مردم ایران" مفتخر کردند.

مگر نه این که ما ایرانیان همیشه در سوئی "رژیم سرکوبگر" داشته ایم و در سوی دیگر "مردم ستم کشیده"، پس حالا که دو جناح حاکم رو در روی هم قرار گرفته بودند، انگار دعوی دو جناح رژیم، هر دو مسئول و هر دو جنایتکار و دیکتاتور، مبارزه بین "آزادی خواهان و حکومت جبار" بود. انگار، جناح هاشمی رفسنجانی- سید حسین موسوی، به صرف مخالفت با جناح بر تخت خلافت نشسته خامنه ای- احمدی نژاد، پرچم رهائی از تسلط رژیم اسلامی را به دوش می کشید!

این تصور غلط به آسانی، به "واکنشی طایفه ای" تبدیل شد. جماعت سبزپوش، در چند ساعت از همه اتهامات ۱- شرکت در بازی های رأی گیری، ۲- هواداری از جناحی از جناح های رژیم سرکوبگر، ۳- به تعویق انداختن سرنگونی رژیم اسلامی و غیره و غیره، مبرا شدند. کمتر کسی از اینان، به فکر محکوم کردن جانبداری این جماعت از رژیم و مجرمان سرکوبگر آن افتاد و کمتر کسی هم، آن نیمه گول خورده ناراضی و مخالف رژیم اسلامی را به بازگشت به دامن مردم دردمند ایران دعوت کرد. بسیاری حتی، راهی را که قبلا "راه محکوم شده رژیم" معرفی می کردند، "تنها راه رهائی" یا "راه تحول دموکراتیک" ایران نام نهادند و از دیگران هم خواستند که به هواداری این "سید سابقه دار" و "روحانیت مبارز!" بر خیزند. جمعی حتی حرکت اعتراضی آنان برای به تخت نشاندن سید حسین موسوی سابقه دار را "انقلاب مردم ایران" خطاب کردند. زمان، سی سال به عقب برگشت! و خمینی دیگری رو به زانیدن نهاد.

کار به جایی رسید که جمعی از نیروهای مدعی اپوزیسیون خارج از کشور، دستها را برای تقسیم افتخار راهپیمایی اعتراضی به هواداری از موسوی و شرکایش، بالا زدند و مدعی حمل آرم و پرچم شان در جمع رأی دهندگان سید حسین موسوی، کربوبی و "قهرمانان آزادی خواهی از این دست!" شدند.

رنگ سبز، آن هم رنگ سبز سیدی، به یکباره به رنگ انقلابی گری و آزادی خواهی ایران تبدیل شد!

ارثیه فرهنگی و داوری معیوب

خصلت های ایلپاتی جای خاصی در فرهنگ ایران دارند (ر. ک. پیشین). از آن رو، بسیاری از ما مردم ایران، اهل قیام و تظاهراتیم، تا مبارزه بنیادی، حساب شده و دراز مدت. عواطف اجتماعی مان به آسانی تحریک می شوند و بسیاری از ما را، "چشم بسته و گوش بسته" به هیجان و شورش وامی دارد، بدون آن که قبلاً ببانددیشیم، "چرا و برای کی و چی؟". زود می جوشیم، ولی زود هم از جوش می افتیم. این است که در جریان اتفاقات تاریخی، هول زده و سراسیمه عمل می کنیم و عموماً "از هول حلیم می افتیم توی دیگ"! در این شرایط هول زدگی، برخی فکرها و قضاوت های "مد روز" را بی آن که بسنجیم، یا فرصت سنجیدنشان را به خود بدهیم، در فکر و اندیشه مان کپی می کنیم و در ارتباط غیر مستقیم با همدیگر، "فکر و باوری طایفه ای" به وجود می آوریم. و بسیاری نیز، سعی می کنیم چیزی بر آن بیافزاییم. "یک کلاغ را چهل کلاغ می کنیم". "تعصب و مطلق گرایی طایفه ای"، محصول جا افتادن این "فکر و باور طایفه ای" است. این چگونگی فرهنگی، عموماً راه دگر اندیشی و بازاندیشی را می بندد و همه را به کج راهه یکسانی رهنمون می شود. حمایت همگانی از خمینی (با عناوین مختلف رهبر، پدر، خرده بورژوا، و و) فقط یک نمونه است.

این بود که بسیاری، تحت تأثیر تظاهرات اعتراضی و سرکوبی معترضین، اختیار از دست دادند و نتوانستند به خود بقبولانند که "هواداران دو جناح و امت دو خلیفه رو در روی هم قرار گرفته اند. "دعوا بر سر لحاف ملاست" و اتفاقی نیفتاده جز آن که بین خلیفه اسلامی بر تخت نشسته و مدعی خلیفه گری برخورداردی پیش آمده، و آن که بر تخت خلافت نشسته، با مدعیان تختش، به همان شیوه معمول خودشان برخورد می کند". همین و بس! در گذشته ها هم، بین ملایان و رهبران فرقه شیعه گری اختلاف پیش می آمده و حتی دسته های عزاداری و قمه زنی هوادار این "آقایان" را به جان هم می انداخته است. با این وجود، سازمان رهبری "روحانیت شیعه" دست نخورده دوام آورده و حکم رانده، و آقایی و بهره کشی آیت الله ها، سیدها و آقازاده هایشان به جای خود باقی مانده است. سهم توده های هوادار و مقلد، از این جنگ های قدرت، همیشه چیزی جز زخم سر و سینه، و سواری دادن به این یا آن رهبر دینی-سیاسی نبوده و حالا هم جز این نخواهد بود. اما آیا چند در صد از ما، به این درس های تاریخ گوش فرا می دهیم؟

کسی از اینان نپرسید که پیروزی این یا آن جناح رژیم، چه تغییری در اساس تسلط احکام مذهبی و هیرارشی ملایان و گروه بندی های مافیائی آیت الله ها خواهد داد. گوش ندادند که حتی اگر جناح به اصطلاح "اصلاح طلب" ملایان هم اختیار کشور و ملت تحت ستم را به دست گیرند، هیچ اصلاحی در اصل و اساس این حکومت ارتجاعی و نظام بنیادگرای اسلامی ایجاد نخواهد شد. باز هم جناح های ملایان، بازاریان و آقازاده های شان دست به دست هم خواهند داد و بر سر ایران و ایرانی آن خواهند آورد که زنده یاد دکتر غلامحسین ساعدی در کتاب "چوب به دست های ورزیل" به قلم آورده است. داستان از این قرار است که:

- "مردم ده ورزیل برای کشتن خوک های وحشی ده خود، دو شکارچی استخدام می کنند. شکارچیان، پس از پایان کار، حاضر به ترک ده نمی شوند و دهاتیان را مجبور به ادامه پذیرائی و دادن بهره می کنند. بالاخره روستائیان بیچاره از بهره کشی شکارچیان به تنگ می آیند و چاره را در این می بینند که دو شکارچی جدید استخدام کنند تا شکارچیان قبلی را از ده بیرون کنند. روز موعود برای تسویه حساب شکارچیان فرا می رسد و شکارچیان جدید و قدیم رو در روی هم قرار می گیرند. اما هر دو جناح! آنان پی می بردند که می توانند بدون جنگ و نزاع، ده را

مشترکاً بجا بیاورد و بین خود تقسیم کنند. چنین می‌کنند و هر دو، اسلحه‌هایی را که به سوی همدیگر نشانه رفته بودند، رو به روستائیان نشانه می‌روند و هر دو نیز امر به تهیهٔ سور و سات می‌دهند".

- این دهاتی‌ها خیلی ساده اندیش بودند، نه؟

با این وجود، دهاتیان ساده لوح ده ورزیل، حداقل، هیچ شناخت قبلی از شکارچیان خود نداشتند، از پیشینهٔ مناسبات آنان بی‌خبر بودند و قبلاً آنان را نیازمندی بودند، ولی سبزه‌پوشان و این "هواداران مدرن و لائیک‌شان در داخل و خارج کشور، که برای نجات خود از دست شکارچیان جناح حاکم رژیم اسلامی به دنبال شکارچیان جناح "اصلاح طلبان" (اصلاح چی؟) افتاده اند، قبلاً حکومت‌های رفسنجانی، موسوی و خاتمی را تجربه کرده و در آن‌ها هیچ اصلاحی که نه، بلکه به حد کافی ظلم و سرکوب یافته اند. اینان، همه آزمایش پس داده و نشان داده اند که با جناح دیگر، همچون "سر و ته یک کرباسند".

آیا اگر این دهاتیان ساده لوح قبلاً این گروه دوم شکارچیان را آزموده و به خوبی شناخته بودند، ولی با این وجود، آنان را به امید نجات از دست رفقای شکارچی‌شان استخدام کرده و تودهنی خورده بودند، آن وقت قضاوت ما در موردشان چه می‌بود؟ نمی‌گفتیم که: "دنده‌شان نرم، بگذار طعم انتخاب! خود را بچشند؟" حالا هم نباید همین حرف را به "سبزه‌پوشان و هواداران سراسیمه‌شان" زد؟

این است که به عنوان "ایوزیسیون مدرن و لائیک برون مرزی" نتوانستیم یکصدا و هماهنگ به مردم تحت سانسور و شستشوی مغزی داده شده پیام دهیم که در تجمعات و صف بندی‌های جناح‌های رژیم شرکت نکنید. "از این فرصت تاریخی حد اکثر بهره را ببرید، ولی دنباله روی نکنید. دنباله روی رهبری یک جناح، کل رژیم را به شما تحمیل می‌کند!". توضیح ندادیم که اعتراض به یک جناح، اعتراض به کل رژیم نیست، و حتی به معنی تأیید کلیت رژیم است. "شرکت در این اعتراضات، به اندازهٔ شرکت در بازی‌های رأی‌گیری رژیم، مانع پیشبرد مبارزهٔ مردم ایران برای رهائی از دست این رژیم و به همان اندازه، محکوم است". مانع افتادن جوانان به تور رژیم اسلامی نشدیم که هیچ، بسیاری را هم دعوت به عضو شدن در این و آن جناح رژیم و همراهی با هواداران موسوی سابقه دار کردیم.

با این وجود، آیا باز هم می‌توانیم سؤال کنیم که "اینان کی می‌روند!؟"

اعادهٔ حیثیت به بهای چی؟

این لطف و التفات "بی سبب"، "غیر قابل درک" و "غیر منطقی" اکثریت مدعی دموکراسی و حکومت غیر دینی به سبزه‌پوشان، حتی شامل رهبران آنان هم شد. از کسانی که دیروز سرکوبگر و شریک جنایات ۳۰ سالهٔ جمهوری اسلامی قلمداد می‌شدند و باید به جرم جنایت‌های سیاسی و نظامی‌شان محاکمه شوند، به یکباره اعادهٔ حیثیت شد. این بار، برخلاف بازی‌های دورهٔ دو خرداد، شکاف بین جناح‌های رژیم عمیق بود و سیاست جدید آمریکا در خاورمیانه نیز سازش و کنار آمدن جناح‌های رژیم را مشکل تر می‌کرد. محتوای شکاف به وجود آمده هنوز به درستی روشن نیست، ولی یکی از مبارزان ایرانی، در تحلیل به موقع خود در همان روزهای راهپیمایی‌های اعتراضی، آن را به درستی به اختلاف بین خانواده‌های مافیائی تشبیه کرده و به خصوص با استناد به فیلم‌های "پدر خوانده" نشان داده که این جناح‌ها نیز، یا برای کسب قدرت می‌جنگند، یا از پول بادآوردهٔ نفت سهم بیشتری می‌خواهند. "دعوا بر سر لحاف ملا است". اینان هیچ وقت در مورد نقض حقوق بشر، یا پایمال شدن آزادی‌ها و حقوقی که لازمهٔ دموکراسی و انتخابات اند، حرفی نزده اند و اختلافی نداشته اند، چرا که اینان همه، مرتکب این جرائم شده اند.

"اگر رسم شود که مست گیرند، در شهر هر آن چه هست گیرند".

در هر حال، به موازات ادامه اعتراضات خیابانی، ستایش از سید حسین موسوی، نخست وزیر سالهای سرکوب و بی قانونی و همکار سابق خامنه ای، به "مد روز طایفه ای" "جمع بزرگی از اپوزیسیون مدرن و لائیک برون مرزی" تبدیل شد. یکی در وصف احوالش مقاله نوشت و دیگری او را "فردی صالح" برای رهبری ایران نامید. کسانی گناه سرکوب گری های پیشین وی را به گردن فرهنگ دیکتاتوری در ایران انداختند، "کی دیکتاتور نیست؟". بسیاری نیز از دور و نزدیک گواهی دادند که او "اکثریت رأی مردم" را آورده است. کسانی حتی از وی دعوت کردند تا با استناد به رأی اکثریت مردم، لابد در انتخاباتی آزاد!، به عنوان رئیس جمهور ایران سوگند یاد کند.

هیچ کدام از این جماعت و شخصیت های مدعی دموکراسی، حرف روسو در کتاب "قرارداد اجتماعی" را به خاطر نیابردند که "در یک رأی گیری فاقد آزادی ها و حقوق لازم برای انتخابات، هیچ شرکت کننده ای قادر به ادعای برد و باخت نیست!". در جامعه سانسور زده، دیکتاتوری و فاقد آزادی و حقوق، نتایج انتخاباتی از اصل و اساس باطل و غیر قابل مراجعه است. حتی استفاده از نام نامی "انتخابات"، برای این بازی های رسوای رأی گیری، "مسئولیت اخلاقی و سیاسی" ایجاد می کند.

این واقعیت را تعداد انبوه شرکت کنندگان در رأی گیری هم تغییر نمی دهد. هم از این روست که شرکت حتی صد در صدی مردم در کشورهای دیکتاتوری هیچ حقانیتی برای رژیم های آنان ایجاد نمی کند.

کسانی هم بهانه آوردند که حمایت از سید حسین موسوی و شرکاء، در شرایط حاضر مثل خوردن داروی تلخ برای رهایی از بیماری است. دلیل آوردند که ما داریم از میان بد و بدتر، بد را انتخاب می کنیم. دلیل آوردند که ما به حمایت این جناح سبز بر می خیزیم تا حرکت توده مردم را به راه براندازی رژیم ببریم! گفتند که شرکت در حرکت اعتراضی کاندیداهای رژیم تنها امکان برای بیان اعتراض است و نتیجه گرفتند که "گاهی آدم برای زنده ماندنش مجبور به خوردن لجن هم می شود و ما هم در آن شرایط هستیم". امیدوارم که این دسته از مردم، توانسته اند بفهمند که: "بلی، درست است، آدم برای زنده ماندن، ممکن است لجن که هیچ، حتی ... هم بخورد، ولی اگر یک بار لجن خوردن، آدم را تا آخر عمر "لجن خوار" بکند، زهار که نباید حتی برای زنده ماندن، لب به لجن زد".

رأی دادن به جناحی از جناح های رژیم اسلامی و شرکت در صف های اعتراضی سبزه ها برای حمایت از این مجرمان سیاسی، لجنی است که یکبار خوردنش، دور دیگری از رژیم اسلامی را، در لباس دیگری، بر کشور و مردم ما مسلط خواهد کرد و هم از این رو، باید به هر بهائی از آن دوری گزید!

جالب است که در چنین حال و هوای مسموم، کسی از این رهبر معروف به "اصلاح طلب" نپرسید که:

- اگر خواهان دموکراسی و انتخابات آزاد هستی، چرا خود به رأی گیری های به مراتب بدتر دست آلودی و حتی از اعدام کاندیداهای مخالف این جا و آن جای ایران در دوره نخست وزیری خود رو بر نگرداندی؟ یا،
- چرا در مورد هزاران نفر دگراندیش مخالف قانون اساسی که اجازه کاندیدائی نیافتند و حتی حذف نام چندین هزار کاندیدای معتقد به قانون اساسی خودتان از سوی همین نهادهای سرکوبگر، که به کاندیدائی تو منجر شده، هیچ اعتراضی نکردی؟ و حتی انتصاب خود از سوی همین نهادهای "دیکتاتوری" اسلامی را عین عدالت و دموکراسی خواندی و جشن گرفتی؟ حالا با چه روئی قادر به انتقاد از همان مقامات و نهادهای متقلبی هستی که:
- روزی حق دیگران را به تو دادند و حالا هم بر اساس همان حقه بازی های معمول خودتان، به ادعای تو، حق تو را به دیگران داده اند. به قول نصرالدین، "دیگی که روزی می زاید، روزی هم می میرد"!

- کسی از این اپوزیسیون تسلیم شده، حتی حمایت خود و گروه و دسته شان از این "آقا" را منوط به گرفتن قول کوچکی برای رعایت حقوق بشر و اصلاح قانون اساسی اسلامی نکرد.

- کسی اعتراف این **سید سابقه دار** به آن همه بی قانونی و جنایت دوره نخست وزیری اش و یک عذرخواهی خشک و خالی از مردم ایران و قربانیانش را شرط نگذاشت و،
- کسی هم خواستار تأکید این "آقا" به ضرورت احترام به حقوق و آزادیهای مندرج در منشورهای جهانی نشد.
انگار نام خالی "**اصلاح طلبان**" (اصلاح چی؟)، آن چه **جنبش سبز سیدی** نامیده می شود، برای همه این گونه مخالفان مدرن و لائیک کفایت می کند.

کار به جایی رسید که بسیاری از شخصیت های مدعی طرفداری از دموکراسی و حکومت لائیک بدون شریعت و ملا، جایگاه مورد ادعای خود در "اپوزیسیون لائیک و دموکراتیک ایران" را مفت و مجانی پیشکش این **سید حسین موسوی** "مدعی ریاست جمهوری قانونی"! کردند و بر این اعتبار:
- حتی بر نعلین رقیب رهبری و شیخ نفت خوار معروف، **حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی**، و سایر ملایان و اسلامیانی که مسئولان درجه اول جنایت ها، خیانت ها و خوردن و بردن های سی سال اخیر اند، بوسه زدند و،
- کل رأی دهندگان به این جناح، از آن میان، حزب الهی های سرکوبگر این "رهبران غارتگر" را به صرف **سبزپوشی و حمایت از این جناح**، به گرمی به سینه فشردند.
"جمهوری اسلامی اصلاح طلبان" حلال شان باد.

آیا هنوز هم می توانیم ادعای معروف "مردم (این مردم!)" لایق همان حکومتی هستند که دارند" را مردود بشماریم؟